

اشاره

شناخت هر مکتبی و مذهبی مبتنی بر شناخت اندیشه و آثار اندیشمندان و عالمان آن مکاتب و مذاهب است؛ اندیشمندانی که عمر گران بهای خود را صرف احیای مکتب و باورهای خود کرده‌اند و از هر گونه لذایذ مادی چشم دل فرو بسته‌اند تا چراغ دین را روشن نگه دارند. سید هبه‌الدین شهرستانی یکی از عالمانی است که با پشت سر گذاشتن فراز و فرودها و سختی‌ها در زندگی خود، تقریب بین مذاهب اسلامی، که شرط اول پیشرفت اسلام در دنیای امروز است، سرلوحه کار خود قرار داد تا مسلمانان از تفرقه نجات یابند و همه با هم یک‌صدا و یک‌دل با عزت و شرف به حیات خود ادامه دهند.

سید هبه‌الدین شهرستانی فقیه و روزنامه‌نگار مصلح و مجاهد

دکتر ابراهیم العاتی
ترجمه مجید مرادی

زندگی و سیره مصلحان، کتاب گشوده‌ای است که در آن می‌توان آنچه را با قلم‌هایشان تدوین کردند و یا با کارها و تجاربشان نقش زدند مطالعه کرد. شماری از مصلحان را هم می‌توان یافت که اثر مکتوبی تألیف و تدوین نکرده‌اند، ولی افکارشان در جوامع، اثری همانند زمین لرزه داشته است. افکار اینان کتابی سرشار از تجربه‌ها و عبرتها و غنا یافته از مواضع و اندیشه‌هاست. مصلح مجددی که از او سخن خواهیم گفت، یکی از برجسته‌ترین مجتهدان مسلمان در قرن بیستم و در همان حال سیاست‌مرد و مجاهد و جنگاوری است که سپاهیان مسلمان را فرماندهی می‌کرده و خطرها را به جان می‌خریده است. وی به بالاترین مناصب اداری هم رسیده و لیاقت و شایستگی خود را در کار مدیریت نیز اثبات کرده و با مشکلات جامعه رویارو شده و در جهت حل آنها بسیار کوشیده است. این خطر کردن و دل به دریا زدن و رویارو شدن با مشکلات در بیش از یکصد سال پیش که پرده‌ها و حجابهای جهل و غفلت و پس ماندگی و

تعصب و جمودورزی بر باورهای هر چند خطای پیشین، راه دید مردم را بسته بود، بسی دشوار و توان فرسا بود. تقلید مردم از باورها و سنتهای پیشینیان، تقلیدی کور و مانع پیشرفت بود، زیرا انسان به حکم طبیعت خود، اگر انگیزه و محرکی برای کار و فعالیت نبیند، به تنبلی و سستی گرایش دارد و قرآن از این نوع از تقلید نهی کرده است:

و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفينا عليه آباءنا اولو كان
 آباؤهم لا يعقلون شيئاً و لا يهتدون^۱.

در چنین اوضاعی گاه مصلحانی ظهور می‌کنند و زنگ خطر را به صدا درمی‌آورند و صفوف مردم را برای کار و تلاش منظم می‌کنند و بانگ حی علی الفلاح سر می‌دهند و مردم را به سوی رستگاری فرا می‌خوانند. در چنین فضایی بود که عالم مصلح سید هبة‌الدین شهرستانی که نسبش به حسین ذی‌الدمعه، فرزند زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب، می‌رسد سر برآورد.

سید هبة‌الدین در سال ۱۳۰۱ ق در شهر سامرا متولد شد و در فضای علمی - فرهنگی‌ای که سایه شخصیت پیشوای دینی بزرگ، صاحب فتوای مشهور تحریم تنباکو، میرزا محمد حسن شیرازی (۱۸۱۴ - ۱۸۹۵ ق) بر آن هیمنه داشت پرورش یافت. فتوای این فقیه مجدد سبب شد تا استعمارگران حساب ویژه‌ای برای مراجع دینی و ملی باز کنند و به طور مستقیم و غیر مستقیم در جهت حذف نقش آنان بکوشند. سید هبة‌الدین از این مرجع بزرگ و فتوای افتخار آفرینش تأثیر فراوان پذیرفت و در وجدان آگاهش این نکته جا گرفت که چگونه عالم دینی می‌تواند بالاتر از رجال قدرت و سیاست حرکت کند، به ویژه آنکه دیده بود منزل سید محمد حسن شیرازی، قبیله‌ علما و آزادگانی بود که از عراق و هند و ایران و کشورهای دیگر رو به سویش می‌کردند.

پس از وفات مجدد شیرازی، سید هبة‌الدین همراه پدرش به کربلا، وطن آبا و اجدادی‌اش، منتقل شد و پس از وفات پدر، به سفارش دوستان پدر، برای ادامه تحصیل به نجف اشرف کوچید و پانزده سال در این شهر اقامت کرد. وی هوش شگرف خویش را در طی تحصیل علوم دینی نشان داد و از برجسته‌ترین شاگردان ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ الشریعه و سید

کاظم یزدی شد. وی در علم و فضل و ادب جایگاهی رفیع یافت و شماری از علما به اجتهاد او گواهی دادند. او در جنبش مشروطیت از برجسته‌ترین یاوران استادش ملا محمد کاظم خراسانی شد.

رفته رفته وی ابواب تدریس را در چهار شاخهٔ بلاغت، منطق و فلسفه، هیئت و نجوم و اصول و فروع دین گشود. سید هبة‌الدین سخنوری توانا و مجددی مبتکر بود و جوانان تشنهٔ علم و معرفت برای خوشه‌چینی از بوستان پر بار دانش او به محضرش می‌شتافتند. افق دغدغه‌های سید گسترش یافت و او با مجامع علمی و ادبی در کشورهای عربی و اسلامی ارتباط برقرار کرد. روزنامه‌ها و مجلات و نشریات جدید از گوشه و کنار جهان اسلام برایش ارسال می‌شد و این امر در پیوند و اتصال نجف با جهان خارج و اشراف بر تحولات نوپدید بسیار مؤثر افتاد. دکتر علی الوردی بر این حقیقت تأکید و اشاره می‌کند که از نخستین کسانی که در عراق مشتاق مطبوعات مصر بودند، دو تن از متفکران پیشتانند: یکی جمیل صدقی الزهاوی در بغداد و دیگری سید هبة‌الدین شهرستانی در نجف. در این دوره از حیات، سید کتاب ارزشمند «هیئت و اسلام» را در سال ۱۳۲۸ ق تألیف و منتشر کرد. وی در این کتاب، پیشرو بودن اسلام را در اکتشاف مسائل مهم علم هیئت اثبات کرده و اصول هیئت قدیم را با ادلهٔ علمی قوی ابطال نموده است. این کتاب تبحر مؤلف را در علوم طبیعی و ریاضی - گذشته از علوم دینی و فلسفی - نشان می‌دهد. انتشار این کتاب، واکنش‌های گسترده‌ای را در مجامع علمی در پی داشت و نامه‌های فراوانی از سوی عالمان بزرگ روزگارش به سوی وی گسیل شد. ترجمهٔ این کتاب به زبان‌هایی مانند اردو، فارسی و انگلیسی از دلایل این تأثیر است.

فقیه روزنامه‌نگار

مصلحان دینی از بیش از نیم قرن پیش به اهمیت روزنامه‌نگاری به عنوان ابزاری جدید که جای پای خویش را در فضای فرهنگی جهان اسلام محکم می‌کند توجه کردند و شماری از اینان از این ابزار برای ترویج آرای انتقادی و اندیشه‌های نوگرایانهٔ خویش بهره گرفتند. اما پیشهٔ روزنامه‌نگاری مانند هر پیشهٔ دیگری که جامعه از پیش با آن مأنوس نباشد، مورد احترام کافی نبود. شیخ عبدالقادر مغربی (م ۱۹۵۶) ماجرای را نقل می‌کند که برای شیخ حسین الجسر (۱۸۴۵ - ۱۹۰۹ م) یکی از عالمان و ادیبان طرابلس (لبنان) رخ داد. شیخ حسین در

مجله «طرابلس» سرمقاله‌ها و مقاله‌هایی در باب امور دینی مختلف می‌نوشت. وی در جایی با سید جمال دیدار می‌کند و سید جمال از این مجله به سبب سازش با حکام انتقاد و از مشارکت شیخ حسین الجسر در تحریر آن ابراز شگفتی می‌کند. شیخ حسین از سید جمال خواهش می‌کند تا صدایش را پایین بیاورد تا اطرافیان سلطان نفهمند که او روزنامه‌نگار است، زیرا روزنامه‌نگاری را در شأن عالم دین نمی‌دانند! سید جمال به او پاسخ می‌دهد که روزنامه‌نگاری کاری شرافتمندانه است و خود او نیز روزنامه‌نگار بوده و در پاریس در مجله ای مطلب می‌نوشته است و در این باره می‌توان به روزنامه عروة الوثقی اشاره کرد.

نظر شیخ حسین را درباره روزنامه‌نگاری بعدها اقدام شیخ ابی‌الخطوه، قاضی بزرگ مصری، تأیید کرد که در مسئله‌ای زناشویی حکم کرد که روزنامه‌نگار همشأن زن سید (شریفه) نیست و این حکم اعتراض روزنامه‌نگاران مصری را علیه او برانگیخت و آنان به شدت او را به سبب این حکم سرزنش کردند. اگر وضع و منزلت روزنامه‌نگاری در جوامع گشوده‌ای مانند مصر و لبنان و ترکیه چنین باشد، دیگر در جوامعی مانند نجف و محیط محافظه‌کار آن چگونه خواهد بود؟

سید هبه‌الدین در سال ۱۳۲۸ ق «مجله العلم» را که نخستین مجله عربی در شهر سنتی نجف بود منتشر کرد. بی‌شک اشتغال فقیهی در سطح شهرستانی به روزنامه‌نگاری، در آن روزگار سنت شکنی‌ای بزرگ به شمار می‌آمد. اما سید فقیهی سنتی نبود، بلکه فقیهی مجدد بود که در روزگار خویش می‌زیست و از دستاوردهای مثبت عصر خویش بهره می‌برد و آن را در جریان بزرگ‌تری در خدمت به جامعه به کار می‌گرفت. غالب مصلحان بیدار در قرن نوزدهم و بیستم به روزنامه‌نگاری اشتغال داشته و از آن به عنوان ابزار تبلیغاتی جدیدی برای انتقال اندیشه‌های خود به افکار عمومی بهره برده‌اند. شهرستانی در اینجا ما را به یاد شیخ عبدالحمید بن بادیس (۱۸۸۷ - ۱۹۴۰) پیشوای نهضت الجزایر در قرن بیستم می‌اندازد که چندین روزنامه با عنوانهای «الشهاب» و «المنتقد» و «النجاح» و ... به راه انداخت و از این راه در احیای فرایند فرهنگی عربی - اسلامی کوشید و با جریان فرانسوی‌سازی مقابله کرد.

در اینجا باید اشاره کنیم که محیط نجف از حیث محافظه‌کاری اجتماعی و گشودگی فکری و فرهنگی متمایز و ممتاز بود. ادیب فقید، دکتر مصطفی جمال‌الدین، از این امر با عنوان پدیده «اندیشه گشوده و باز در جامعه بسته» یاد می‌کند. از این رو پدیده اشتغال فقیهی معمم



در کار روزنامه‌نگاری در حدود نود سال پیش در این شهر، پذیرفته شد.

مجله‌العلم مرکز پرتو افشانی فکری و سیاسی بود که از روح انتقادی و آرای شجاعانه مؤسس خود در زمینه‌های مختلف تغذیه می‌کرد، زیرا در مسئله مرتبط با علم و یا حقایق دین ملاحظه عوام و خواص را نمی‌کرد. از این رو جوانان حوزه نجف جذب آن شدند و آن را مدرسه جهاد و کار و ترک سستی و خمودگی یافتند. مجلات و روزنامه‌های جهان عرب هم به دفتر این مجله می‌رسید و کتابخانه عمومی این مجله محل آمد و شد علما و ادبا و به ویژه جوانان عالم و ادیب با سلائق و رویکردهای مختلف بود و همین اقدامات در پیوند دادن نجف با جهان شرق و غرب و شکستن انزوای حاکم بر آن مؤثر افتاد.

مطالعه احوال جوامع اسلامی

همان گونه که عالم تجربی با میکروسکوپ چیزهایی را می‌نگرد و باطن ماده را می‌بیند که چشم عادی توان دیدن آن را ندارد، مصلحان نیز چشمی تیزبین دارند که احوال جوامع را زیر نظر می‌گیرد و بیماریها و ناخوشیهایشان را تشخیص می‌هد و درمانهای شفابخش تجویز می‌کند. از این رو طبیعی است که مصلحان دایره ارتباطشان را با کشورها و ملت‌های مختلف گسترش دهند تا به چنین نتایجی برسند.

کمتر می‌توان مصلح یا مجدد مسلمانی را سراغ گرفت که سر در لاک خود و جامعه و محیط خود فرو برده و به کشورهای دیگر مسافرت نکرده و از احوال و اوضاع دیگر کشورها اطلاع کسب نکرده باشد. مصلحان بزرگ مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی و کواکبی و عبده و سید محسن امین چنین بوده‌اند؛ همواره در سفر و ارتباط مستمر با شرق و غرب. شهرستانی نیز همین مسیر را پیموده است. پس از پیچیدن آوازه شهرستانی در جهان اسلام، او سفرهای متعددی به پایتخت‌های عربی و اسلامی انجام داد تا از احوال و اوضاع ملت‌ها و میزان پیشرفت و پسرفت آنها کسب اطلاع نماید. وی به مصر و سوریه و لبنان و حجاز و یمن و هند رفت و بیش از یک سال در هند اقامت کرد. او مسلمانان را به حراست از دین و وطن فرا می‌خواند و به تشکیل انجمن‌هایی برای تنظیم و سامان بخشیدن امورشان و انتشار مطبوعات و ترویج معارف و علوم تشویق می‌کرد.

وی خاطرات خود از این سفرها را نگاشته و گفت‌وگوهای خود را با بزرگان این شهرها



ثبت کرده است. این سفرها که سه سال به طول انجامید، از اوائل سال ۱۳۳۰ ق آغاز شد و تا سال ۱۳۳۳ ق ادامه یافت. شهرستانی در اول رمضان این سال وارد نجف شد و برای دوستان و شاگردانش از آنچه دیده بود تعریف کرد و آنان را به آشنایی با تحولات این کشورها ترغیب نمود.

حضور در لشکر جهاد

در جریان جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۴م، مرحله مهمی از حیات این مصلح آغاز شد. او در مقابل نیروهای اشغالگر انگلیسی که به عراق هجوم برده بودند و نیروهای اشغالگر روسیه که بخشهایی از ایران را اشغال کرده بودند، نقش یک مجاهد و مبارز را ایفا می نمود و در سخنرانیهای آتشین خود بر ضرورت تلاش برای عقب راندن تجاوزگران تأکید می کرد. در نتیجه این تحرکات، والی بغداد، حسین جاوید، با او تماس گرفت و راز مهمی را با او در میان گذاشت. آن راز این بود که در اروپا جنگ آلمان و انگلیس آغاز شده بود و دامنه این جنگ چنان که کارشناس وزارت جنگ، انور پاشا خبر داده بود به ممالک عثمانی هم کشیده می شد. او از سید هبه الدین درباره چگونگی حراست از عراق و مقابله با هجوم دشمنان مشورت خواست. سید هبه الدین برنامه ای دقیق طرح ریزی کرد که در صورت پیاده شدن، پیروزی را تضمین می کرد. او روابط علمای شیعه و والی بغداد و دستگاه خلافت عثمانی را در استانبول تحکیم کرد و علمای کربلا و نجف را هم به وحدت نظر رساند. سید هبه الدین در صدر حمایت کنندگان از سید کاظم یزدی قرار داشت. سید کاظم یزدی با جرأت و جسارت در مقابله با تهاجم بیگانگان موضع گرفت و در روز غدیر که عشایر عراق بنابه عادت سالانه در نجف به زیارت می رفتند، در مقام مهدی در وادی السلام نجف بر منبر رفت. سید هبه الدین نیز سخنان او را به گونه ای که برای مردم قابل فهم تر باشد توضیح می داد.

زمانی که ارتش بریتانیا در سال ۱۹۱۴ م اشغال عراق را آغاز کرد، علمای شیعه ضد انگلیس اعلان جهاد کردند و به دفاع از دولت عثمانی برخاستند و زخمهایی را که در طول قرنها در اثر سیاستهای ظالمانه ضد شیعی دولت عثمانی بر بیکره شیعیان وارد آمده بود نادیده گرفتند، زیرا معتقد بودند بر سر دو راهی انتخاب دولتی کافر و دولتی مسلمان قرار گرفته اند که به رغم اختلاف مذهبی با آن، حداقل عنوان اسلام و نه ماهیت اسلام را با خود داشت.



علما سپاهی مردمی فراهم آوردند و سید هبة‌الدین فرماندهی گروهی از این سپاهیان را بر عهده گرفت. پس از شکست اولیه لشکر جهاد در شعبیه، سید به نجف بازگشت و بیماری دامنگیر او شد. در همین دوره فرماندهان عثمانی با او تماس گرفتند و از او طرح‌ریزی نقشه‌ای را برای حمله مجدد به نیروهای انگلیسی درخواست کردند. این بار سید همراه بقیه علما و عشایر و ارتش عثمانی از طریق کوت الاماره به نیروهای انگلیسی یورش بردند و شکست سختی را بر آنان وارد آوردند. آنان نیروهای ارتش انگلیس را محاصره کردند و تمام افراد آن را که شمارشان به دوازده هزار نفر می‌رسید، همراه فرمانده آنان، ژنرال تاوندز، به اسارت درآوردند. بی‌شک مشارکت در جهاد و سختی‌های آن بر تجربه سیاسی و جنگی شهرستانی افزود. شهرستانی ماجرای شکست اولیه را در شعبیه در کتابی با عنوان «الخیة فی الشعبیه» تدوین کرد. اما این تجربه، آگاهی او را به ستیز با استعمار و ضرورت پیشرفت علمی برای کسب پیروزی تعمیق بخشید. وی درک کرده بود که پیروزی ارتش بریتانیا در جنوب عراق به سبب افزونی شمار افراد آن نبوده، بلکه به مدد برنامه‌ریزی دقیق و پیشرفته بودن ساز و کارها و ابزارها و تاکتیکهای جنگی‌اش بوده است.

در انقلاب سال بیست (ثورة العشرين)

پس از اشغال بصره و بغداد و بقیه شهرهای عراق، شهرستانی در کربلا اقامت گزید و حلقه‌های علمی‌ای را در مدرسه باب السدرة تشکیل داد و درس‌گفتارهایی را در باب تفسیر القا کرد، ولی تلاشهایش برای مقاومت در برابر اشغالگران متوقف نشد. زمانی که امام محمدتقی حایری شیرازی در کربلا رحل اقامت افکند، سید هبة‌الدین ندیم و ملازمش شد و به نمایندگی از وی با ویلسون، حاکم انگلیسی عراق مذاکره کرد تا خواسته‌های عراقیان را که آزادی و استقلال بود به او ابلاغ کند. پس از آنکه حاکم انگلیسی از پذیرش این خواسته‌ها سر باز زد، امام شیرازی فتوای انقلاب بر ضد اشغالگران را صادر کرد.

نخستین گلوله‌ها در رمیته به طرف اشغالگران شلیک شد تا آغازگر انقلابی فراگیر در سرتاسر عراق باشد. انقلابیان اداره شهرهای مهم را به دست گرفتند و حاکمان انگلیسی را فراری دادند و پس از درگیریهای شدید و وارد ساختن خسارتهای سهمگین بر ارتش اشغالگر انگلیس و نابود کردن تجهیزات و کشتار و اسارت سربازان آن، ادارات ملی را تشکیل دادند. اما

نابرابری نیروی نظامی طرفین و وفات فرمانده ارشد انقلاب، یعنی محمدتقی حایری شیرازی، و دیگر عواملی که موجب تضعیف روحیه انقلابیها شد و در اینجا مجال بسط آن نیست، وضع را تغییر داد. انگلیسیها دوباره کربلا و نجف را اشغال نمودند و فرماندهان و رهبران فعال انقلاب را دستگیر کردند. سید هبه‌الدین شهرستانی هم دستگیر گردید و به همراه گروهی از یارانش در طویریج و سپس حله زندانی شد و نه ماه را در زندان به سر برد. خیرالدین زرکلی در الاعلام می‌نویسد: انگلیسیها حکم اعدام سید هبه‌الدین را صادر کردند، ولی وقوع حوادثی پس از آن، پادشاه بریتانیا جورج پنجم را واداشت تا اعلان عفو عمومی بدهد و براساس آن سید و بقیه دستگیر شدگان آزاد شدند.

برنامه انگلیسیها این بود که از راه اشغال نظامی مستقیم بر عراق حکومت کنند؛ چنان که در هند و دیگر مستعمرات هم چنین کردند. اما مقاومت شدید علمای شیعه در آغاز اشغال و سپس به راه افتادن انقلاب سراسری ۱۹۲۰ به رهبری آنان، انگلیس را به پذیرش دولتی ملی در عراق وادار کرد و آنان تسلیم خواسته اصلی انقلابیان شدند که حاکم شدن حاکمی عربی و مسلمان بر عراق بود.

در مقام وزارت معارف

ملک فیصل اول پس از آنکه نامزد پادشاهی بر عراق شد، از نجف و کربلا دیدار کرد و شهرستانی و گروهی از علما در حرم مطهر حسینی با او ملاقات کردند. ملک فیصل پس از رسیدن به بغداد، در تدارک تشکیل اولین وزارتخانه‌های عراقی پس از تشکیل دولت ملی در سال ۱۹۲۱، از شهرستانی درخواست مؤکد نمود تا وزارت معارف را بپذیرد. شهرستانی هم به هدف تربیت نسل جدید براساس اصول صحیح اسلامی و به تشویق برخی علمای دینی این پیشنهاد را پذیرفت. وی زمانی که وزیر معارف عراق شد، در جهت کاستن از نفوذ انگلیسیها در این حوزه (آموزش و پرورش و آموزش عالی) کوشید و روشهای آموزشی وطنی را جایگزین روشهای بیگانه کرد. زیرا حوزه آموزش و پرورش از نقاط حساسی است که استعمارگران، سیطره بر آن و جهت دادن آن را در مسیر خواسته‌های خود هدف گرفته‌اند.

در آن دوره هر کدام از وزرای عراق، مستشاری انگلیسی داشتند که از پشت پرده امور را هدایت می‌کرد، اما سید هبه‌الدین تنها وزیری بود که مستشار وزارت معارف (کاپتان فاول) را

عزل نمود و به خاطر این کار با همکارانش اختلاف پیدا کرد. زمانی که لایحه تحت الحمایه شدن عراق مطرح شد، شهرستانی اولین مخالف آن بود و زمانی که خود را تنها دید، ترجیح داد از کابینه عبدالرحمن النقیب استعفا دهد. پس از آن ملک فیصل به اصرار از او خواست ریاست شورای تشخیص شرعی جعفری را بپذیرد، اما وی عذر خواست، در حالی که علما از او خواسته بودند به سبب لیاقت و شایستگی‌اش آن را بپذیرد. نهایتاً سید این پیشنهاد را به شرط آنکه درجه قضای جعفری از نواب قضات به قضات ارتقا یابد، پذیرفت. شرط وی مورد موافقت قرار گرفت و او در سال ۱۳۴۲ ق به مقام ریاست قضای شیعی منصوب گشت و دست به کار تنظیم این نهاد شد که برای نخستین بار شکل می‌گرفت. او گروهی از افراد شایسته را برای این کار برگزید. در این زمان بود که سرنوشتی سهمگین به سراغش آمد و آن از دست دادن بینایی بود. پس از آن، وی تصمیم به استعفا و کناره‌گیری از کار گرفت، ولی مسئولان به سبب نیاز قوه قضائیه به وی با کناره‌گیری‌اش موافقت نکردند و او همچنان تا حدود چهارده سال بعد به کار خود ادامه داد.

وی پس از کناره‌گیری از این منصب، نماینده بغداد در پارلمان شد و تا زمان انحلال پارلمان، عضو آن بود. آن گاه به کارهای علمی و تکمیل تألیفاتش روی آورد و در کاظمین ماندگار شد. او در سال ۱۳۶۰ ق کتابخانه الجوادین را در صحن شریف کاظمی تأسیس کرد و کتابهای خود را هم به آنجا منتقل نمود و شمار کتابهای آن را افزایش داد تا این کتابخانه از بزرگ‌ترین و غنی‌ترین کتابخانه‌ها شد. وی در این کتابخانه مکان ویژه‌ای داشت که مهمانان و ملاقات‌کنندگان خود را در آنجا به حضور می‌پذیرفت. از کشورهای مختلف، پرسشهایی از او می‌شد و او به آنها پاسخ می‌داد. برخی از این پرسشها در قالب کتابهایی منتشر شده است. این عالم بزرگ در سال ۱۳۸۶ ق وفات یافت و در کاظمین دفن شد.

سید هبة‌الدین شهرستانی، پیش‌تاز نهضت اسلامی جدید در عراق است. اندیشه نوزایی و اصلاح از آغاز جوانی ملازم او بود. چنان که شیخ آقا بزرگ تهرانی می‌گوید، وی از جوانی به بیداری و آگاهی و بلندپروازی و همت و گرایش اصلاحی از دیگران متمایز بود. او بسیار تلاش کرد همته‌ها را برانگیزد و اندیشه‌های جدید بی‌زیان برای عقیده را توسعه دهد و جوانان حوزه را به گونه‌ای متناسب با عصر و زمانه جهت بخشد.

سید هبة‌الدین در اقتباس اسباب و دستاوردهای تمدن جدید به شرط عدم اصطکاک با

عقیده اسلام، هیچ منعی نمی‌دید و می‌توان نقش اصلاح‌گرایانه او را که از دوره جوانی برعهده گرفته بود، از لابه‌لای تعریفی که وی از نوزایی (نهضت) ارائه می‌دهد دریافت: «نهضت، اقدام گروه یا فرد است به آنچه نظام شرع و مصلحت عمومی اقتضا دارد.» سید تاریخ را مطالعه می‌کند تا دریابد که سلسله‌ای از نهضتها در تاریخ جریان داشته‌اند که به رغم تعدد و تنوع اشخاص و اهداف و زمانها و مکانهایشان، حقیقتی واحد داشته‌اند. وی تاریخ بشر را چیزی جز تاریخ نهضت‌های افراد و گروهها و جنبش‌های اقوام برای تحقق اهدافی نمی‌داند.

با تعریف فوق، سید هبه‌الدین، خوانشی پویا و دینامیک و نه سکونی و استاتیک از تاریخ ارائه می‌دهد. زیرا تاریخ بشری از دید او تاریخ نهضت‌های فردی و جمعی است و نهضت، حرکت و فعالیت مستمر است. ممکن است پرسیده شود در دوره‌هایی که جوامع بشری گرفتار سکون است، آیا به دلیل آنکه در حال نهضت و نوزایی نیستند، از تاریخ خارج می‌شوند. پاسخ این است که مراحل سکون، زمینه و آمادگی برای نهضت جدیدی است و از این روست که می‌توان گفت نهضت، شامل همه مراحل تاریخ بشری است.

نوسازی تمدنی

سید هبه‌الدین در امتداد نسل مصلحان مسلمانی است که تمدن جدید غرب را شناخته و نگره‌ای انتقادی به آن داشته‌اند؛ مصلحانی مانند سید جمال و محمد عبده و ... مسلمانان و عموم شرقیان سه نگره و ایستار متفاوت در مورد این تمدن داشته‌اند:

۱. رد مطلق و اکتفا به سنت. این موضع جریان‌های سلفی - نص‌گراست. اگر چه این جریانها دستاوردهای مادی تمدن غرب را می‌پذیرند، ولی دستاوردهای علمی و فکری و روش‌شناختی را که بن‌مایه‌های دستاوردهای مادی است نمی‌پذیرند و حتی تلاش نمی‌کنند تا از این علوم و روشها که غرب را به جایگاه کنونی و برتری تکنولوژیک و سلطه سیاسی و اقتصادی و نظامی رسانده، اطلاع حاصل کنند و حتی به قرائت انتقادی آن رغبتی نشان نمی‌دهند.
۲. پذیرش مطلق تمامی دستاوردهای تمدن غربی و حتی تقلید از آن در شیوه زندگی و نظام حکومت و امور مختلف جامعه. این همان جریان غرب‌گراست که سید احمدخان در هند، ملکم خان در ایران، کمال آتاتورک در ترکیه، احمد لطفی السید و سلامه موسی و حسین فوزی در مصر و جمیل صدقی الزهاوی در عراق از پیشتازان آن هستند.

۳. موضع میانه که اسلام را به عنوان راه و روش زندگی می‌پذیرد، ولی آن را مانع اقتباس از ابعاد معینی از تمدن غربی - که با حقایق و ثوابت اسلام تناقض ندارد - نمی‌داند. این جریان مظاهر سلبی زندگی مسلمانان را - که گاه به پای اسلام گذاشته می‌شود - نقد می‌کند و اسلام را از آن بری می‌داند. موضع شهرستانی به این جریان میانه نزدیک‌تر است؛ با این تفاوت که احاطه و تسلط او به عقاید و شریعت اسلام و تحولات و دستاوردهای علمی جدید فراتر از دیگر مصلحان بوده است. وی در برخی علوم طبیعی و علم نجوم صاحب نظر بود.

چکیده نظر او درباره رابطه علم و دین این است که در اسلام هیچ تناقضی میان علم و دین وجود ندارد و علم زاده دین و پرورده آغوش آن در دوره‌های مختلف تاریخ است و نزاعی که میان علم و دین در دوران جدید افتاد، ریشه در سخت‌سری کلیسا دارد و نیز اعتقاد آن به اموری مخالف با علم صحیح و غرور علمای کلیسا و تمسک آنان به نظریاتی که علم بعداً بطلانش را ثابت کرده است. شهرستانی می‌کوشد اثبات کند که اسلام در بسیاری از اکتشافات علمی بر علوم جدید پیشی داشته است. او می‌کوشد میان اسلام و برخی مسائل علمی که به گونه‌ای با ثوابت دینی متعارض به نظر می‌رسند، سازگاری ایجاد کند، چنان که در کتابهای «طبیعت در شریعت» و «هیئت و اسلام» که در آن برخی مظاهر طبیعی و فلکی را از شریعت اسلام استنباط نموده، چنین کرده است.

سید هبة‌الدین در جامع شیخ طوسی حلقه درسی تشکیل داد که در آن علوم جدید را برای نسل جدید طلاب و فضالای حوزه علمیه نجف تدریس می‌کرد. بی‌شک تدریس علوم جدید در محیط سنتی‌ای مانند نجف، نوعی سنت‌شکنی به شمار می‌آمد، زیرا بخش عمده‌ای از مردم، این علوم را بدعت و بدکیشی می‌دانستند.

در برابر غرب‌زدگی

در اینجا به مناسبت لازم می‌دانم به مطلبی اشاره کنم که دکتر علی الوردی در کتاب «لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث» در مقایسه میان سید هبة‌الدین شهرستانی و جمیل صدقی الزهاوی (۱۹۳۶ - ۱۸۶۳) شاعر معروف عراقی نوشته و از این دو به عنوان دو رهبر فکری نهضت جدید در عراق یاد کرده است. وی می‌گوید: زهاوی و شهرستانی هر یک در مسیر نوسازی فکری به گونه‌ای متناسب با محیط اجتماعی‌شان حرکت می‌کردند. مثلاً زهاوی

به شدت شیفته علوم جدید بود و از دین می‌خواست تا به کاروان علم بپیوندد و با آن هماهنگ شود. اما شهرستانی در جهت مقابل او به شدت به دین پایبند بود و از علوم جدید می‌خواست تا به دین ملحق و با آن همساز شود. از این روست که می‌بینیم وی در تمام کتابها و مقالاتش می‌کوشد تا برای خوانندگان استدلال کند که دین اسلام بر نظریات علوم جدید پیشی داشته است و این علوم هیچ‌گاه دستاوردی متناقض و متضاد با دین اسلام نداشته‌اند و هر گاه تناقضی میان آن دو آشکار شود، ناشی از بدفهمی و کم‌اطلاعی است. هر کدام از این دو مرد، از رهگذر چارچوب فکری خاص خود به دنیا می‌نگریست. زهاوی می‌خواست جامعه عراق را به زندگی جدید منتقل کند و توجهی به دین و سنتها نداشت، در حالی که شهرستانی می‌خواست جامعه را پس از آلودگیهایی که در دوره‌های اخیر به آن دچار شده بود، به آغوش دین بازگرداند.

ما با تشخیص علی‌الوردی در مورد موضع فکری و اجتماعی این دو تن موافقیم، اما در نتیجه‌ای که وی بر این تحلیل مترتب کرده است، اختلاف نظر داریم. نتیجه‌ای که وی می‌گیرد این است که حرکت پشت سر تمدن جدید، بدون توجه به دین، موفق و حاکم شده و جریان دین‌باور مبرای از بدعتها و شائبه‌ها شکست خورده است. ما دلایل متعددی در رد ادعای الوردی داریم:

۱. زهاوی و دیگر شیفتگان تمدن غربی - از میان عربها و مسلمانان - تصور می‌کردند که وابستگی به تمدن غربی و تقلید از غرب در همه امور، حتی اگر بسیاری از آنها با دین و هویت تمدنی ما اصطکاک داشته باشد، برای حل مشکلات ما و انتقال ما از دره عقب‌ماندگی به قله پیشرفت و تمدن کافی است. اما گذشت زمان اثبات کرد که این موضع به جای حل مشکلات، بر پیچیدگی آنها می‌افزاید، زیرا تمدن اروپا یا غرب به معنای وسیع کلمه، به مرکزیت قطب خود که ضامن هیمنه و سلطه آن است، ایمان دارد و این بدان معناست که ملتها و کشورهایی که از آن تقلید می‌کنند، باید زیر دست و در رتبه‌ای پایین‌تر از این تمدن باشند. آنان حتی می‌کوشند با فتنه‌انگیزی و راه‌اندازی درگیریهای داخلی و مسلط ساختن اشرار و خودکامگان بر این ملتها، آنها را در مشکلات داخلی‌شان غرقه نگه دارند.

گذشته از این مشکلات، اباحی‌گری اخلاقی و فروپاشی نظام خانواده و نظام اجتماعی و تشکیک در دین - که دریچه اطمینان نظام ارزشها در جامعه است - از رهاوردهای تمدن غربی و از ابعاد تمدن غربی است. همچنین باید به تمدن مآبی سطحی که تقلید از مدها و پوششها و

عادات اروپایی است اشاره کرد. نمونه‌های فراوانی برای این گونه غرب‌گرایی می‌توان یافت؛ از ترکیه لاییک کمال آتاتورک تا تونس بورقبیه و دیگر کشورهای که پشت سر غرب به راه افتادند، بی‌آنکه دستاوردی ارزشمند و گوهرین داشته باشند و نوسازی‌شان نیز همان است که این خلدون در «مقدمه» اش از آن با عنوان «تقلید مغلوب از غالب» یاد می‌کند.

۲. موضع شهرستانی، آن گونه که علی الوردی می‌گوید «راه حل نصفه و نیمه» نیست، بلکه موضعی برجسته و متکی بر خویش است. این موضع نماد میانه‌روی و اعتدال و توازن میان قطب‌های متضاد است. موضع شهرستانی، راه سومی میان سلفی‌گرایی شدیداً دلبسته به میراث پیشینیان و غرب‌گرایی منادی قطع رابطه با همه گذشته است.

۳. ادعای الوردی که فراخوان به «سکولاریسم» و دوری از دین را که زهاوی و همفکرانش منادی آن بودند، به لحاظ اجتماعی موفق می‌داند، نادرست است، زیرا تجربه‌های گذشته و حال اثبات کرده است که جریان معتدلی که مصلحانی چون شهرستانی و محمد عبده رهبران آن بوده‌اند، پس از شکست جریانهای تندروی مدرن و سنتی، موفق و سربلند از معرکه بیرون آمدند. ۴. ادعای الوردی که می‌گوید نسل جدید به دین پشت کرده، ظاهرینانه است و به اعماق راه نیافته است، زیرا نسل جدید که استعمار و دست‌نشانندگان آن انواع مسخ فرهنگی و غرب‌گرایی فکری و بی‌هویتی را بر سرش آزمودند، در طی چند دهه اخیر تعلق خاطر نامحدود خود را به دین و قیمومت آن بر زندگی نشان داده است و این امر نشان می‌دهد که آنچه الوردی از آن سخن می‌گوید، پدیده‌ای موقت و مقطعی بوده است.

۵. شهرستانی به دشواری همسازی میان عناصر قدیمی و مستمر موجود در واقعیت فکری و فرهنگی ما و عناصر جدیدی که هر روز از راه می‌رسند و بسیاری از باورهایمان را دچار تزلزل می‌کنند، نگاهی به غایت ساده و واضح و عقلانی افکنده است. وی می‌گوید: قدیم و جدید، هر یک حسناتی قابل ذکر و سیئاتی غیر قابل انکار دارند. پس بر عاشقان فضیلت و طالبان رستگاری است که عناصر پلید و زشت را - قدیم باشد یا جدید - رد کنند و با دستی آهین هر چیز پاک و سودمند را - نو باشد یا کهن - برگیرند و در امتثال حکم عقل و وحی الهی بکوشند که می‌گوید: ﴿فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه﴾^۱ و کفار را به سبب

تقلید از پدرانشان ذم می‌کند. بنابراین روشن است که تمام میراث قدیمی ما بی‌عیب و نقص نیست و همه عناصر جدید تمدن عصر، خالی از فایده نیست.

در اینجا دو شرط یا قاعده در تبیین حق این مسئله داریم: یکی رد هر چیز زشت و پلید است، خواه قدیم باشد و خواه جدید. و دوم پذیرش هر چیزی که عملاً نیکو و سودمند است، حال امر و عمرش هر چه می‌خواهد باشد. در اینجا بر واژه «عملاً» تأکید می‌شود؛ یعنی هر چیزی که تجربه و واقعیت و نه دستگاه‌های تبلیغاتی فریبنده سودمندی‌اش را اثبات کرد. این دو شرط ستون‌های هر کنش تمدنی حقیقی‌ای هستند که انسان را به فراز می‌برد و به سقوط نمی‌کشاند، زیرا عقل و شرع هر دو بر اعتبار آن اتفاق نظر دارند. و اگر ما در جریان نوزایی از این دو اصل بهره می‌گرفتیم، بسیاری از موانع پیشرفت ما برطرف می‌شد.

دین پیرایی نواندیشانه

اسلام مشتمل بر عقیده و شریعت و ایمان و عملی است که قواعد آن در کتاب و سنت تثبیت شده است، اما رفتار مردم همیشه بازتاب حقایق دین نیست، بلکه با عادات و سنتها و عرفها و داده‌های زمانه و شرایط ایجابی و سلبی‌اش آمیخته می‌شود. انباشت اینها حجابهایی ضخیم در برابر حقیقت نورانی ایجاد می‌کند. زمانی که توکل به وادادگی، عبادات به عادات، عادات به شعائر و ذلت به طاعت، تبدیل و تعبیر شد و از اسلام جز نامش چیزی باقی نماند، عالمان بصیر و شجاع و راستین در جهت آشکار ساختن سیمای حقیقی دین، حجابهایی را که پیرامون آن را احاطه و مردم را از بهره‌مندی از نور آن محروم می‌کند، کنار می‌زنند.

اما وظیفه این مجددان آسان نیست، زیرا آنان باید در چند جبهه مختلف مبارزه کنند: یکی جبهه جامعه یا عامه مردم که با تصویری که از قرن‌ها پیش در میانشان ترسیم شده، به رغم شائبه‌ها و پیرایه‌هایی که آن را احاطه کرده است، عادت و الفت گرفته‌اند. جبهه دوم، جبهه علمای سنتی‌ای است که حقایق امور را درک می‌کنند، ولی از برخورد با باورهای عامه مردم پرهیز می‌کنند. سید هبة‌الدین در نقد هر دو گروه، جسور و شجاع بود. وی مقالاتی نوشت که با شور و ایمان دردمندان، علما را به اظهار حقیقت و بینایی دادن به عامه مردم و نشان دادن راه درستی که دین برای مردم ترسیم کرده، فرامی‌خواند. وی در یکی از مقالاتش در مجله «العلم» می‌نویسد:

اما در قرون اخیر، افکار عامه مردم بر آرای عالمان سیطره یافته است و چنان شده که عالم و فقیه در میان طلاب به گونه‌ای سخن می‌گوید و در میان عوام و از بیم آنان، به گونه‌ای دیگر؛ در کتابهای استدلالی خود نظری متفاوت با رساله عملیه خود بیان می‌کند و در بیان فتوا، از ترس هیاهوی عوام، فنونی از سیاست و تعارف را به کار می‌گیرد. اما این حالت، دین را به انقراض نشانه‌ها و اضمحلال اصولش تهدید می‌کند، زیرا جاهلان همه ملتها به سبب اندکی علم و نقصان استعداد و ضعف طبعشان، به خرافات و بدعتها و منکرات تمایل دارند و اگر علما ساکت شوند و آنان را باز ندارند و یا به آنان یاری رسانند، زوائد دین بر اصول آن و بدعتها بر حقایق آن غلبه می‌یابد، تا آنکه دین تبدیل به شریعتی شرک‌آلود و سرگردان می‌شود و مورد استهزای ملت‌های دیگر قرار می‌گیرد.

از این روست که سید هبة‌الدین از گفتن سخن حق، هراسی به خود راه نمی‌دهد و آنچه را وجدان علمی و دینی‌اش را ارضا می‌کند بدون هیچ بیمی بیان می‌کند. مشهورترین فتوای وی که سر و صدای زیادی را برانگیخت، تحریم انتقال جنازه‌های پوسیده و همچنین تحریم برخی کارهای رایج در عاشورا مانند قمه‌زنی است. وی در مقابل، مجلس عزای بزرگی در کاظمیه ترتیب می‌داد که در آن علما و نویسندگان و شاعران شیعه و سنی شرکت می‌کردند و در آن از نهضت حسینی سخن گفته می‌شد. او این مجالس را به مدت هفت سال - به صورت سالانه - برگزار کرد و طی آن کوشید از طریق فهماندن حقیقت دین به مردم، تفکر جامعه را در مورد مسئله عاشورا تصحیح کند.

نویسنده دایرة المعارفی

معمولاً مصلحان بزرگ، وقت کافی برای تألیف کتابها و تدوین و تنظیم ایده‌هایشان ندارند، زیرا مشغول شدن آنان به واقعیت‌های موجود و تلاش برای ارائه راه‌حلهای علمی برای مشکلات، وقت کافی برایشان نمی‌گذارد تا به نگارش مباحث نظری بپردازند. برای مثال سید جمال جز رساله «نیچریه» و شیخ محمد عبده جز «رسالة التوحید» و چند کار دیگر، آثار نظری‌ای بر جای نگذاشتند. اما سید هبة‌الدین شهرستانی از این حیث، استثنایی نادر به شمار

می‌آید، زیرا فهرست تألیفاتش به بیش از ۳۵۰ کتاب می‌رسد. سیره‌نگاران او نوشته‌اند: وی در سنی بسیار پایین به تألیف و تصنیف دست زد و اگر فاجعه از دست دادن بینایی‌برایش رخ نمی‌داد - که در سال ۱۳۵۴ ق اتفاق افتاد - شمار تألیفات و تصنیفاتش از علامه حلی و سیوطی که به پرشماری تألیفاتشان مشهور شده‌اند، فزون‌تر می‌شد.

از میان تألیفات شهرستانی، حدود سی عنوان کتاب منتشر شده و بقیه همچنان خطی باقی مانده‌اند. از مهم‌ترین کتابهای اوست: «الهیة و الاسلام»، «المعارف العالیة»، «المعجزة الخالدة»، «الدلائل و المسائل» - که پنج جلد آن تاکنون چاپ شده است - «ما هو نهج البلاغة»، «نهضة الحسین» و «المحیط فی تفسیر القرآن الکریم».

شیوه نگارش شهرستانی، شیوه‌ای تازه است، آن هم در زمانه‌ای که شیوه قدیمی همچنان غالب بود که در آن محتوا فدای شکل می‌شد. اما سید هبة‌الدین، مباحث علمی مهم و پیچیده را به شیوه‌ای نزدیک به فهم نگاشته است. شیوه نگارش او به رغم وضوح، از اندیشه‌ای ژرف و احاطه بر ابعاد بحث برخوردار است. در کتاب «المعارف العالیة» با شیوه‌ای نو در بحث کلام رویارو می‌شویم و در «نهضة الحسین» تحلیلی تازه از حوادث تاریخی و تمرکز بر اسباب و علل آن را می‌بینیم.

در پایان باید اشاره کنم که شهرستانی، شاعری توانا بود که منظومه‌های متعددی در فلسفه و زبان و اصول و فقه و اخلاق و ... از او بر جای مانده است. او در شعری حکیمانه و انسان‌باور بر کنار نهادن تفاوتها میان آدمیان تأکید می‌کند:

وطنی الارض و قومی البشر
 نحن فی النوع جمعاً واحد
 اینما کانوا و مکن ظهروا
 شکلنا یجمعنا و الصور
 لیس فی التربة الوان فما
 خارطات الارض الا صور
 «وطن من، زمین و قوم من بشرند؛ هر جا که باشند و از هر که زاده شده باشند. ما همگی نوع واحدی هستیم که شکل و صورتهایمان نقطه مشترک ماست. در خاک، رنگی و نقشه‌های زمین جز تصاویری نیست.»